چگونگی اعدام پیر لاوال نخست وزیر فرانسه

مشیر، مرتضی

کمی قبل از ساعت 8 صبح 15 اکتبر شوفر لاوال بارادوک ونو را بمیدان دوفین می- رساند و خود مراجعت میکند.

در جلو نرده‏های بلوار جماعتی حضور دارند که منتظر ورود آقای مرنه دادستان‏ محکمه عالی انقلابی هستند و از خیابان مقابل عابرین را متوقف میسازند که داخل این‏ گروه نشوند.

بالاخره آقای مرنه دادستان و بوشاردن(بازپرس اولیه پرونده مطروحه)وارد می- شوند و متعاقت آنها منشی دادگاه از راه می‏رسد و هریک برای رفتن بسوی بازداشتگاه لاوال‏ با اتومبیل‏های خود هدایت میگردند.

سرانجام انبوه جمعیت بسوی زندان روی می‏آورند و آنرا میگشایند،آقای دادستان‏ محکمه عالی انقلابی یا پشت خمیده در آستانه در بیحرکت متوقف میگردد.

در این هنگام بارادوک باتفاق نو داخل زندان می‏شوند و مشاهده می‏نمایند که لاوال‏ با تکیه بآرنج راست خوابیده است و بمحض ورود آنها بسمت دیوار میچرخد و بدون آنکه‏ سخنی بگوید واردین را می‏نگرد.

آقای نو بتصور اینکه به لاوال حالت غش و ضعف دست داده است بطرف او خم می- شود و اظهار میدارد:آقای نخست وزیر بخاطر تاریخ و بخاطر وکلاء خود شجاعت‏ داشته باشید!

باشنیدن این مطلب لاوال محتوی آمپولی را که در اختیار داشته می‏بلعد و شیشه خالی‏ آنرا بجلو پای دادستان محکمه عالی انقلابی می‏افکند.

با این عمل آقای مرنه عقب گرد می‏کند و لاوال به خس خس می‏افتد و ملافه او بر اثر تشنج تکان میخورد و برآمدگی چشمان از حدقه درآمده او در حاضرین ایجاد تأثر می‏نماید فی المجلس دکتر paul پزشک قانونی مشهور پاریس احضار میشود و او ضمن اعلام عدم‏ صلاحیت خود از پرستاران محیط زندان کمک می‏طلبد و دست لاوال را بالا میبرد و چون‏ هیچگونه عکس العمل حیاتی ملاحضه نمنماید تصور می‏کند که سم مورد استعمال اثر برق آسا داشته و مرگ مسموم قریب الوقوع خواهد بود.

بلافاصله زندان کوچک باشغال در میآید،بنا بنوشته بارادوک این عده برای دیدن چه چیز بآنجا آمده‏اند؟آیا برای مشاهده مرگ لاوال یا ملاحضه لحظات حیات او در آخرین‏ روزهای عمر و آخرین شب زندگانی؟

در روی میز لاوال تعدادی عکس از شاتلدن که خانم لاوال و دخترش مشغول پذیرائی‏ از میهمانان هستند با پاکتهای سربسته‏ای که برای اطلاع وکلا و پاسخگوئی میرغضبان‏ تحریر شده است جلب نظر می‏نماید.

A mcs avocats jour leur apprendre

A mes bourreaux pour leur repondre

تاریخ نامه 13 اکتبر 1945 و مربوط به دو روز قبل بوده و مضمون آن بدین‏ شرح است:

«اینک نسبت بسر نوشتی که در انتظار من است تردیدی ندارم و مسلما ژنرال دوگل‏ برای صدور فرمان قتل من شکی بخود راه نخواهد داد،اما انجام چنین امری جنبه قانونی‏ ندارد زیرا حکم صادره عادلانه نبوده است.

آنها در جلسه دادرسی دهانم را بسته‏اند و اینک نیز میخواهند برای همیشه صدایم را خاموش سازند تا بدین ترتیب دیگر از گفتار من ترسی نداشته باشند.

گویا ضروری نمیدانند که ملت فرانسه از تاریخ مملکتش با خبر باشد و مخصوصا مایلند که مسئولین بدبختی ما شناخته نشوند.

من برای آخرین بار خطاب به لئون بلوم و پل رینو دو شخصیت برجسته سیاسی‏ که جان آنها را از مرگ نجات داده بودم پیامی فرستادم که بلا جواب و کاملا بیهوده است.

من حکم صادره را قبول نداشته و ننگ اعدامی را که جنبه آدم کشی دارد نمی‏پذیرم و بهمین علت بطریقه رومیها خود را مسموم میسازد تا بدینوسیله آخرین عمل اعتراض آمیزم را علیه چنین وحشیگری ابراز دارم.

هم اکنون از زهری که در داخل بسته کوچکی قرار دارد و با وجود کاوشهای مختلفه کشف‏ نشده استفاده می‏نمایم و آرزومندم که هوا در آن نفوذی نکرده باشد زیرا محتوی این بسته‏ همه جا با من در سفر بوده و از آن در جیب یا کیف دستی نگهداری و پذیرائی کرده‏ام.

ادیب طوسی

استاد دانشگاه

شوق عشق

تا در این تاری مغاک زندگانی‏ میدرخشد برق امید و امانی‏ میتوان بودن ز سوئی‏ بر مراد روشنی در جستجوئی

\*\*\*

تا که از اعماق این گردنده طارم‏ مینماید چهر خود تا بنده انجم‏ میتوان در شام تاری‏ داشتن از صبح روشن انتظاری

\*\*\*

تا بشر باشد اسیر رنگ و بوها تا بود در بند عشق و آرزوها با هزاران رنج هستی‏ خوش بود از شوق عشق و شور مستی

(محتوی بسته زهر سیانور بوده که بر اثر طول زمان و نفوذ هوا در مرگ لاوال اثر آنی نداشته است.مترجم)

سربازان برحسب وظیفه کسانی را اعدام می‏کنند اما امروز وظیفه‏شان وحشتناک است‏ چه آنها اجبارا عمل آدم کشی را انجام میدهند لیکن بنظر من اینان که بطور غیر ارادی اوامر مقامات بالاتر را اجرا می‏نمایند شریک جرم نیستند.

من تقاضا دارم اجازه دهند شال گردن سه رنگم را بگردن اندازم و علاقمندم از آن در مسافرت طولانی دیار ابدیت نگهداری نمایم.

اگر مخالفینم برای همیشه موفق بخاموش ساختن صدایم شده‏اند اما روحم دوباره‏ زنده شده و قوی‏تر باقی خواهد ماند.

من آخرین سلام و احترام خود را بملت فرانسه که بوی خدمت نموده‏ام تقدیم میدارم و آخرین اندیشهء خویش را متوجه وجود او میدانم.»